أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم‌

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين‌

وَالصَّلوة والسَّلام عَلى سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين‌

مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبي ن الطّاه رين‌

وَاللَعنةُ عَلى أعدائهِم أجمِعين‌

إلى يومِ الدّين‌

 قُلْتُ: یا اباعبداللَه ما حقیقة العبودیة؟ قال: ثلاثة أشیاء: بعد حضرت تا اینجا می‌رسد می‌فرماید: و لا یدبّر العَبْدُ لنفسِهِ تدبیرا بنده برای خودش تدبیری ندارد، تدبیری اتّخاذ نمی‌كند. اجمالًا معنای این جمله عرض شد و تفصیل آن را موكول كردیم به بیان مسائلی كه یك سالك و یك مؤمن به مبانی اهل بیت علیهم السّلام باید در طول زندگی خودش نسبت به آن مبانی ملتزم باشد. راجع به مسائل معیشتی، معاشرت، ارتباطات اینها مطالبی است كه بعداً باید راجع به آن مطالبی خدمت رفقا عرض بشود.

 یكی از مهمترین مسائلی كه شاید بتوان گفت مسأله اصلی در روابط اجتماعی مسلمین باید باشد، مسأله حكومتی است. راجع به كیفیت نظام حكومتی‌

 انبیاء و ائمّه علیهم السّلام مطالبی تا به حال به عرض رفقا رسید. از مكتب عرفان و به خصوص دیدگاههای مرحوم والد رضوان اللَه علیه.

 عرض شد یكی از مهمترین مسائل در حكومت انبیاء الهی بیان نكاتی است كه حكومت اساس بناء خود را بر آن نكات قرار می‌دهد كه از آن نكات به عنوان شعار حكومتی تعبیر آورده می‌شود. در حكومت اسلام شعار باید شعار توحیدی باشد در همه جنبه‌ها و در همه مواضع این محوریت باید مورد توجّه قرار بگیرد، و اگر در بعضی از جاها ما مشاهده كنیم نحوه تعبیر، نحوه‌ای است كه با آن حقیقت توحیدی فاصله دارد باید در آنجا به دنبال ریشه‌های مسأله بگردیم.

 مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه در زمان مبارزات خودشان در سنه چهل و دو و قبل از سنه چهل و دو نسبت به این مسأله نهایت دقّت را داشتند البتّه نه تنها فقط در مسائل مبارزاتی خودشان این قضیه مورد توجّه قرار می‌گرفت بلكه در همه امور. مثلًا یك وقت یادم است كه یكی از افراد، از منتسبین به ما كه مسئولیتی داشت در همان زمان سابق، زمان محمدرضا شاه و جلسه‌ای داشت، در آن جلسه یك اعلانی را كرده بود كه افراد در این جلسه شركت كنند و بعد به جای لفظ نماز یادم است كه ایشان لفظ نیایش را آورده بود، در موقع اذان مغرب برای اداء نیایش یك نیم ساعتی فرض بكنید كه فرجه‌ای داده می‌شود، فرصتی داده می‌شود، وقتی كه مسئول آنجا آمده بود خدمت آقا ایشان به عنوان اعتراض گفته بودند كه: مگر ما نماز

 نداریم در اسلام؟ چرا به جای نماز، نیایش آوردید؟ نیایش یك عبارتی است بین همه مذاهب، یهودیت نیایش دارد، مسیحیت نیایش دارد، این نیایش یك لفظ مشترك است، امّا شعار ما، شعار اسلام، نماز است، این نماز با این خصوصیت و با این كیفیت در ادیان گذشته نبوده و اسلام باید شعار خودش را مطرح كند، ما نباید در ارتباط با این فریضه الهی عبارتی را به كار ببریم كه آن عبارت همه انواع نیایش‌ها و همه انواع عبادتها، چه عبادتهای صحیح و چه آنهایی كه خلط شده و قاطی شده را شامل بشود.

 فرض كنید كه الآن شما در كلیساها بروید ببینید الآن در این كلیساها نحوه نیایش آنها به چه قسم است؟ در همین كنشت یهودیها اگر شما شركت بكنید می‌بینید كه كیفیت نیایش آنها واقعاً به چه شكل است، امّا اگر شما به مسجد بروید آن هم مسجد شیعیان، مسجد شیعیان و كیفیت نماز آنها همان طور كه متن روایی ما و احادیث ما از معصومین آن نحوه عبادت و نماز را مطرح كردند، اگر یك شخص بی‌طرف بیاید برود در كلیسا، بیاید برود در كنشت، بعد بیاید برود در مسجد با این كیفیت، یا اینكه سایر انواع نیایشها را در مكاتب مختلف ببیند قطعاً می‌گوید این نحوه ارتباط، یك نحوه ارتباط خاصّی است. شخص بیطرف، اینها متمایزات بین اسلام و بین سایر مذاهب است.

 بنابراین مگر ما در اسلام نماز نداریم؟ خب چرا نماز بكار نبریم؟ برای اداء نماز نیم ساعت فرض كنید كه در این جا فرصتی برای مومنین قائل می‌شویم و بعد به ادامه برنامه پرداخته می‌شود. آن شخص گفت: آقا ما این كار را نكردیم، فلان كس این كار را كرده است، قوم و خویش خود شما است. ایشان گفتند: بله من می‌دانم اخلاق او، سلیقه او همینطوری است. التفات كردید گفت: ما این كار را نكردیم، ما چیزی كم نداریم، ما در مكتب خود نقص نداریم تا این نقص را بخواهیم در رجوع به سایر افراد و سایر مكاتب و مذاهب بخواهیم اینها را جستجو كنیم.

 مسأله شعار در حكومت انبیاء الهی جایگاه بسیار مهمّی را دارد. نشان دهنده طرز تفكّر رهبر و قائد جامعه به سمت اهدافی كه مدّ نظر است. شما در حكومت سلاطین بخواهید نگاه بكنید فرض كنید كه الآن در یك جایی یك شخصی بخواهد رئیس جمهور بشود، یك شخصی بخواهد فرض كنید كه در یك جا نخست وزیر بشود، در كشورهای مختلف اگر نگاه بكنید، هیچ كدام اینها ببینید شعار حركت به سوی تعالی در آنها نیست. حركت به سوی كمالات انسانی، آیا دیده‌اید در برنامه‌های انتخاباتی آنها یكی از شعارهایشان باشد گسترش معنویت فرض كنید كه در جامعه! گسترش كمال در جامعه، رشد و ترقّی و فعلیت استعدادها در جامعه به سمت كمال! این نیست! حرف آنها از نان است، و از شكم است و از رفاه دنیوی‌

 است و از دست انداختن بر منافع دیگران است و در زیر یوغ استعمار كشیدن ممالك محروم است و در این مسائل دور می‌زند، اقتصاد مملكت را بالا می‌بریم، بیكاری را برطرف می‌كنیم، از كشورهای دیگر برای رسیدن به مطامع و منافع خود بهره می‌گیریم، شرف و عزّت كشور را بالا می‌بریم، افتخار برتری و سیادت بر همه دنیا را بر دیگران اثبات می‌كنیم. این چیزهایی است كه تا به حال ما مشاهده می‌كردیم.

 در حكومت انبیاء رسیدن به شكم و نان مطرح نیست. بله به عنوان مقدّمه رفاه نسبی اجتماعی و پرداختن به امور ظاهری تمام اینها در برنامه‌های تربیتی انبیاء و حكومت اولیاء الهی مدّ نظر است، نه به عنوان مقصد و به عنوان هدف. لذا بعداً اگر ما در كیفیت معیشتی بخواهیم بیاییم صحبت كنیم، همه دوستان و رفقا اصلًا تعجب می‌كنند كه واقعاً اصلًا در اسلام یك همچنین برنامه‌هایی هست؟

 من یك وقت یادم است در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در روز نیمه شعبان در مشهد صحبت می‌كردم، روایتی را خواندم كه در زمانی كه امام زمان علیه‌السّلام عجّل اللَه تعالی فرجه الشّریف (اللَهم صلّ علی محمد و آله محمد) وجعلنا من شيعته و مواليه و الذابين عنه و جعلنا لتراب مقدمه الفداء. ایشان وقتی كه ظهور كنند مؤمنین دست در جیب همدیگر می‌كنند، هر كسی به هر اندازه پولی خواست برمی‌دارد، این دست در جیب آن می‌كند می‌بیند كتش آویزان است، این‌

 هم رفته فرض كنید تجدید وضو، خوب می‌گوید فرصت غنیمت است و خوب رفع نیاز بكنیم، تا نیامده خلاصه مشكلمان حل بشود. آن هم كه می‌آید می‌بیند بله كیسه خالی شده، می‌گوید: خیلی خب. آن هم منتظر یك فرصت هست و تا این می‌رود فرض كنید كه استراحت كند یا حمامی برود، كاری بكند، آن هم جیب را می‌زند. خلاصه این برنامه‌ای است كه انشاء اللَه در زمان امام زمان همه ما شاهد خواهیم بود. ولی فعلًا این كار را نكنیدها چون شرایط می‌خواهد، كه فعلًا این شرایط نیست گرچه ما به آن سمت باید برویم.

 یك وقتی من این قضیه را مطرح می‌كردم. یك عدّه از دوستان بودیم گفتند: اگر قرار بر این باشد كه این مسأله حق باشد، خب چرا ما از الآن خودمان شروع نكنیم؟ یا حق است یا نیست، اگر نیست كه معاذ اللَه كه امام زمان علیه‌السّلام مسأله خلافی را بخواهد ترویج كند! در روایت داریم: یأتی بدینٍ جدید. امام علیه‌السّلام وقتی كه ظهور می‌كند آیین جدیدی را می‌آورد. این یكی از آنها است، یكی از آنها ارث بر اساس اخوّت ایمانی است.

 در زمان رسول خدا این مسأله بود. ارث، منتهی نسخ شد. تا زمان امام زمان علیه‌السّلام كه حضرت وقتی كه ظهور می‌كنند این را به همان طریقه اوّلیه خود برمی‌گردانند. الآن ارث بر اساس روابط است، براساس نسب است، امّا وقتی كه حضرت ظهور كنند، ارث برمی‌گردد بر اساس اخوّت ایمانی. یعنی برادران ایمانی‌

 از همدیگر ارث می‌برند. آنها كه با همدیگر صیغه برادری خواندند، این یكی از آن مسائلی است كه خب در آن موقع خواهد بود. بعد دیدیم نه، این قضیه در شرایط فعلی ظاهراً باید مسدود و سربسته بماند تا ان شاء اللَه در وقت خودش این مطلب روشن بشود.

 علی كلّ حال مسأله این است. در آنجا ما در حضور مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در همان سالهای آخر حیات ایشان بود این روایت را مطرح كردیم كه امام صادق علیه‌السّلام به آن راوی می‌فرمایند: آیا تو دست در جیب رفیق خودت و شریك خودت و برادر ایمانی خودت تا به حال كردی و پول برداری و بروی؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: در آن زمان اینطور خواهد شد. وقتی كه آمدم پایین، مرحوم آقا آمدند در اندرونی، گفتند: فلانی این روایت را در كجا دیدی؟ من این روایت را ندیدم! گفتم: نه، این روایت هست و آوردم. اتّفاقاً سندش هم سند بسیار خوب و سند متقنی بود. ایشان خیلی تعجّب كردند، گفتند: عجیب است وكأنّ می‌خواستند اینطور بفرمایند، این طور نفرمودند، از تعجّبشان من این طور استنباط كردم كه این یكی از مسائل و اسراری است كه مثلًا از دهان امام بیرون آمده است. این یك همچنین قضیه‌ای هست. چطور شده مثلًا امام علیه‌السّلام یك همچنین مطلبی را بفرمایند؟ اینطور من از وجنات ایشان این مسأله را یافتم.

 بله خب این یك مسأله و یك واقعیت است. در حكومت انبیاء الهی مسأله توحید به عنوان محور برای همه شعارها است، برای همه حركتها است، چه حركتهای خارجی یا اینكه كارهایی كه انسان به عنوان كارهای شخصی، كارهای روزمرّه، كارهای عائلی، انجام می‌دهد. باید تمام اینها براساس و محور توحید باشد.

 در همان زمان یادم است كه وقتی یكی از افرادی كه به ایشان منتسب بود یك جزوه‌ای نوشته بود و در این جزوه یك عكس مشعلی را كشیده بود و یك آتشی در كنار آن مشعل، ایشان فرموده بودند كه مشعل و آتش این شعار زرتشتی‌ها است و ما نسبت به این مسأله نباید بی‌توجّه بمانیم! خورشید را بكشید! خورشید به عنوان چراغ هدایت و شمس هدایت در اینجا باید مطرح باشد. یعنی آنقدر دقّت در رعایت موازینی كه این موازین نشان دهنده مكتب است و سایر خصوصیات مكاتب دیگر را یك وقتی آنها هم مسائلی دارند مفید، مسائل انسانی، مابه‌الاشتراك بین ما و آنها خوب طبعاً باید در راستای اهداف مكتب باید آن مسائل مورد توجّه قرار بگیرد. حالا عرض می‌كنم، یك وقتی نه، شعار آنها به این نحو است. اگر شعاری در یك مكتبی غیر از مكاتب اسلامی مطرح بود، در اینجا چون اسلام برای خود شعار دارد به عنوان شعار اصیل اسلامی باید مورد دقّت قرار بگیرد.

 نمی‌دانم این مطالب را خدمت رفقا و دوستان عرض كردم یا نه؟ مثلًا فرض بكنید كه ما در اسلام نسبت به نماز خوب خیلی نظر داریم، روایاتی كه راجع به نماز است و حقیقت ارتباط بین انسان و بین پروردگار را بیان می‌كند. نماز را به عنوان ربط بین انسان و بین پروردگار كه اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین نقطه زندگانی ما در این دنیا است این را مطرح می‌كند كه‌ الصلاة خير موضوعٍ ان قُبِلَت قُبِلَ ما سواها و ان رُدّت رُد ما سواها، الصلوة خير موضوعٍ فمن شاء استكثر و من شاء استقل.

 نماز بهترین مبنایی است كه در اسلام آن مبنا نهاده شده است. بهترین كاری كه در اسلام از طرف خداوند تشریع شده، آن كار نماز است. اگر نماز قبول بشود سایر امور قبول می‌شود والّا نه، اگر واقعاً یك شخصی بیاید به این روایات نظر كند و به این كلام نظر كند، قطعاً باید تصوّر دیگری از نماز در خود بوجود بیاورد غیر از آنچه كه تا به حال بوده است.

 تصوّر ما بر این است كه خداوند چند ركعتی نماز را بر ما واجب كرده و به یك نحوی سر و ته آن را هم بیاوریم و از عهده تكلیف بیرون بیاییم، برویم دیگر دنبال كارمان. اگر قرار است كار برویم، برویم دنبال كارمان، اگر قرار است غذا بخوریم برویم دنبال غذایمان، اگر قرار بر این است كه چند نفر نشسته‌اند و منتظر صحبت كردن و زود نماز را تمام كنیم برویم بنشینیم مشغول صحبت و اینها

 بشویم. این تصوّر ما از نماز است، امّا تصوّر اولیاء دین از نماز اینطور نیست. اولیاء دین نماز را به عنوان نقطه اصلی و محور برای حیات دنیای خودشان قرار می‌دهند و بعد بقیه مسائل را با این قضیه منطبق می‌كنند و این هم چیزی نیست كه ما از خود دربیاوریم، این روایات ما و این كلام معصومین و مرام اولیاء خدا بر این مسأله حكایت می‌كند.

 حالا ما نگاه می‌كنیم می‌بینیم نه، ما نسبت به نماز اینطور نیستیم. اگر شخصی بیاید در منزل و میهمان باشد با او مشغول صحبت می‌شویم و از وقت فضیلت نماز هم می‌گذرد و طوریمان نیست. و من خودم دیدم بسیاری از افراد، اینها با مهمان و با آن مشغولیات خودشان به مسائل عادی و لهو و لعب مشغولند و به عنوان اكرام مهمان و پذیرایی از مهمان نه تنها از وقت فضیلت نماز آنها می‌گذرد، بلكه چه بسا برای اواخر وقت بیافتد.

 یكی از دوستان نقل می‌كرد كه من در یك مؤسّسه‌ای كه در آن مؤسّسه سخنرانی بود، شركت می‌كردم. هنگام غروب آفتاب رفتم نمازم را خواندم و بعد داخل در آن مجلس شدم. افراد می‌آمدند و سخنرانی می‌كردند، تا اینكه یك شخصی كه فعلًا از دنیا رفته و فوت كرده، ایشان مشغول سخنرانی و اینها شد و تا اواسط شب تقریباً سخنرانی ایشان طول كشید. البتّه این قضیه‌ای كه نقل می‌كنم مال زمان سابق است. راوی این قضیه الآن خودش هست، می‌گفت: وقتی كه سخنرانی‌

 تمام شد، افراد آمدند و مشغول سؤال و جواب شدند. من دیدم نماز این شخص الآن دارد قضا می‌شود، خوب من با چشمم دیدم این نماز نخواند. همین جور گرفته بود نشسته بود. رو كردم به آن آقایان و گفتم: آقا ایشان الآن نمازشان دارد قضا می‌شود. سؤالها را بگذارید برای وقت دیگر كه ایشان بروند نماز بخوانند. یكی درآمد گفت: پاسخ به مشكلات جامعه از خواندن نماز اولی است. یكی از همان افرادی كه در آنجا بود و جالب اینجا است كه آن شخص سخنران اصلًا به این مطلب من ترتیب اثر نداد و نمازش جلوی چشم من قضا شد. خب این شخص دیگر چه می‌خواهد از اسلام مطرح كند؟

 ما با توجّه به این مطالبی كه در اسلام داریم، به این روایاتی كه در اسلام داریم، اهمیت این شعاری كه در اسلام الآن مطرح است: بهترین چیز نماز است، شما چه درد جامعه را می‌خواهید مطرح كنید؟! تو در وجود خودت پر از درد است، برو به درد خودت برس. درد بی‌دردی، درد جهالت و غرور، درد نادانی كه سخنرانی را بر نماز و ارتباط با خدا ترجیح می‌دهی؟ این یك شخص، امّا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حاكم ممالك اسلامی است. وقتی كه نماینده خود را مالك‌اشتر ...،

 من گاهی اوقات فكر می‌كنم، می‌گویم: واقعاّ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام كه بود؟ و نماینده‌هایش چه كسانی بودند؟ یك نماینده داشت به نام محمد بن ابی‌بكر

 كه به او محمد بن علی می‌گفتند. یك نماینده داشت به نام مالك اشتر، یك نماینده داشت به نام عثمان بن حنیف، این‌ها نماینده‌های امیرالمؤمنین بودند دیگر، بله خوب بالأخره گاهی آرزو می‌كنیم ای كاش از این نماینده‌ها، می‌گویند: آرزو بر جوانان هم كه عیب نیست، آرزو بر نوجوانان، به اصطلاح عیب نیست.

 در نامه‌ای كه به مالك اشتر می‌دهد، برای او كارهای حكومتی را وقتی كه تنظیم می‌كند این كار را بكن، این كار را بكن، با مردم این كار را بكن، در را همیشه به روی مردم باز نگه دار، مبادا بین خودت و بین مردم حاجب قرار بدهی كه یك شخص ناتوان نتواند دستش به تو برسد، اینها را همه را امیرالمؤمنین گفته است! بروید در نهج البلاغه ببینید، از خودم نمی‌گویم، بعد در ضمن این مطالب امیرالمؤمنین می‌فرماید: اینها مسائل مربوط به تو و مردم است، اما مسأله خود و خدایت را فراموش نكن.

 واجعل لنفسك افضل الاوقات‌ بهترین وقت را در بیست و چهار ساعت كه وقت فراغت تو است، وقتی كه گرسنه نیستی، وقتی كه مردم فرض كنید كه هجوم نمی‌آورند، وقتی كه فرض بكنید كه گرفتاری نداری، می‌دانی در آن وقت آرامش داری، آن وقتت را برای ارتباط خودت با خدا قرار بده. چرا امیرالمؤمنین این را می‌فرماید، نمی‌فرماید: برو نماز بخوان، نه نماز هم جزوش است، ولی چرا این را می‌فرماید؟

 امیرالمؤمنین با این عبارت دارد هدف و غایت از این حكومت را برای ما بیان می‌كند، غایت و هدف این حكومت رسیدن به خدا است. خدا كجای این قضیه است. حكومتی كه در آن تعلّق و ربط با خدا نباشد آن حكومت، حكومت الهی نیست. باید از آنجا گرفت و بعد آن افاضات را در روز پخش كرد. باید اوّل از آنجا گرفت و بعد آثار وجودیش را برای مردم بیان كرد، توزیع كرد و گسترش داد. آن مسأله اصلی مانده است. ما تمام همّ و غمّ خود را بر كثرات و بر این مسائل جدای از او قرار می‌دهیم؟ این چیست، این خلاف است.

 در حكومت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نكته اصلی نماز است، نه حكومت، در حكومت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نكته اصلی حج است نه حكومت، در حكومت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نكته اصلی ارتباط با پروردگار است نه پرداختن به امور مردم، پرداختن مقدّمه برای این مسأله است، جای این دو قضیه نباید با هم خلط بشود، چیزی كه به عنوان مقدّمه در حكومت انبیاء و در حكومت اولیاء الهی است، به عنوان مقدّمه است. وظیفه حاكم اسلامی در اجتماع این است كه رفاه مجتمع را به نحو مطلوب فراهم كند، امنیت را به جامعه بازگرداند. شخصی كه در یك اجتماع زندگی می‌كند باید احساس امنیت كند، شما در كشورهای دیگر اگر رفته باشید، در بسیاری از آنها، حالا نمی‌گویم در همه آنها، وقتی كه انسان صحبت می‌كند با افراد آنها می‌گویند: ما در كشورمان احساس امنیت می‌كنیم، احساس امنیت، احساس‌

 اینكه شب در منزل دزد نمی‌آید، اگر دزد بیاید با قانون طرف است، لذا دزد نمی‌آید، احساس اینكه اگر فرض كنید كه ماشین را در كناری نگه داریم كسی نمی‌آید ببرد، كسی نمی‌آید وسایلش را ببرد، احساس اینكه به نوامیس ما كسی نیست كه تعدّی كند و تجاوز كند. اینها مسائلی است كه حقیقت دارد، شعار نیست.

 وظیفه حاكم اسلامی این است كه امنیت را در تمام موارد و در تمام مظاهر خود برای مردم آن امنیت را تحصیل كند. امنیت در مسائل مالی و اقتصادی، امنیت در مسائل و روابط و معاشرتها، امنیت در مسائل عقیده و مبانی فكری كه از مهمترین مسائل محوری شغلی حكّام اسلامی را این مسأله تشكیل می‌دهد. آزادی در فكر، آزادی در بیان عقیده، بدون اعمال غرض و بدون اعمال عناد، نه آن آزادی كه در آن اعمال غرض است، نه آن آزادی كه در آن بی‌بندوباری بخواهد رواج پیدا كند، نه آن آزادی كه بخواهد هدم دین و هدم اسلام بخواهد در آن بشود. آن آزادی نیست، آن فساد است، آن افساد است، آن فسق است و ظلم است و تعدّی به حقوق مظلومین و مستضعفین فكری است، آزادی در بیان عقائد متقن و ناب اسلامی این یكی از مبانی حكومت اسلام است. و ما در حكومت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این مطلب را می‌دیدیم. بلند می‌شدند، اعتراض می‌كردند: یا علی آنجای قضیه اشكال دارد. حضرت جواب می‌دادند. یا علی آنجا را اشتباه كردی. خوب حضرت جواب می‌دادند. نه می‌گفتند بكشیدش، نه اعدامش كنید، نه دارش بزنید، نه چهار سال،

 سه سال حبس برایش ببرید. این حرفها نبوده، این كار را اشتباه كردید، بسیار خوب حضرت جوابش را می‌داد به این دلیل، به این دلیل این كار را كردم و هر كسی در آنجا بود این را می‌پذیرفت.

 چرا امیرالمؤمنین ترس ندارد؟ چون امیرالمؤمنین با خدا طرف است، با مردم طرف نیست، با سلیقه‌های مردم طرف نیست، با خوب و بد آمدن مردم طرف نیست. امیرالمؤمنین طرفش خدا است. باید به او حساب و كتاب پس بدهد، ابا ندارد، اشكال می‌كنند، خوب بگیرند، سبّ می‌كنند، خوب بكنند، بكنند، لذا می‌گوید: رها كنید، ول كنید، حرفی زده، حرف خلافی زده، این نماز چرا در كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به مالك اشتر به عنوان اساسی‌ترین مسئله در كار مالك اشتر است. چرا؟ چون امیرالمؤمنین می‌گوید: ای مالك بدون تعلّق با خدا این حكومت تو پوچ است و ارزش ندارد. یك مقدار ارزش ندارد، یك فلس نمی‌ارزد این حكومت. برو اوّل ارتباطت را با خدا درست كن، فردا بیا در میان مردم قضاوت كن. اوّل برو ارتباطت را با خدا درست كن فردا بیا به داد آن مظلوم برس، به داد مظلوم كه می‌رسی، به داد یكی از بندگان خدا باید برسی نه دید كثرت و این شخص خاص و این مورد خاص، در راستای ربطت با پروردگار باید مسائل را مدّ نظر قرار بدهی. این شعار امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، شعار حكومتی امیرالمؤمنین‌

 علیه‌السّلام این است‌ واجعل لنفسك افضل الاوقات‌ بهترین وقت را برای خلوت خود با خدا بگذار.

 این شعار، شعار حكومت است، حكومتی‌است‌ها نه اینكه یك شعار شخصی است. یعنی تمام حكّام اسلام باید این كار را انجام بدهند و اگر انجام بدهند می‌دانید چه خواهد شد؟ دیگر این را خودتان بهتر می‌دانید. تمام افراد یك یك ما باید این را انجام بدهیم، باید این را انجام بدهیم و ان شاء اللَه در جلسات آتی اگر خداوند بدایی حاصل نكرد و توفیقی بود خدمت دوستان در كیفیت معاشرت یك سالك در آنجا نقطه نظرهایی به عرض دوستان می‌رسانم كه اصلًا ما چه نحوه با هم معاشرت داشته باشیم.

 الآن یكی از مسائلی كه مبتلا به بین ما است و به عنوان یك فرهنگ من باب مثال مطرح شده اینكه هر شخصی هر وقتی هر كاری داشت تلفن می‌كند به منزل دیگری؛ حالا او خواب باشد، بیدار باشد، سر غذا باشد، در حمّام باشد هر چه می‌خواهد باشد، آقا بیاید فلانی تلفن كرده، آقا فرض كنید كه زیر دوش است، حالا فرض كنید كه دارد نماز می‌خواند، من تلفن را نگاه می‌دارم تا نمازش تمام بشود. ما یك فرهنگ مكالمه نداریم بین خودمان، حالا یك وقتی مسأله مرگ و حیات است، یكی دارد می‌میرد، یكی دارد زنده می‌شود، خوب می‌گویند: آقا تلفن بزن.

 من یادم است یك وقتی در زمستان بود. ساعت یازده‌ونیم شب در زمستان نه الآن، دیدم زنگ تلفن به صدا درآمد. گفتم حتماً یكی مرده است دارند خبرش را به ما می‌دهند، یا یكی در حال احتضار است، از خواب بیدار شدم. اتّفاقاً شب تحصیلی هم بود. من هم وضع خوابم به یك نحوی است كه اگر از وقتش بخواهد بگذرد دیگر ساعتها خوابم نمی‌برد، اگر آن خستگی غلبه كند دیگر اصلًا حال خواب را از ما می‌گیرد. فردا هم ... مطالعه كرده بودم و خسته، همین كه خوابیده بودم تقریباً یك ساعتی گذشته بود یكدفعه ساعت یازده و نیم كه ساعتها به همان موقعیت اوّلیه خودش در زمستان برمی‌گردد. سلام علیكم، آقا دلم برایتان تنگ شده بود. یك مخدّره‌ای از تهران تلفن كرد، دلم برایتان تنگ شده بود. گفتم یك سلامی عرض كنم، خیلی ممنون، متشكریم، ولی بدانید فردا درس دوستان همه رفت. این ق‌hildks آقبا قآقا آقای آقیا ابراز محبّت سركار كه كردی، كلاس ما دیگر تعطیل شد سردرد گرفتیم و نمی‌دانم فردا نمی‌دانم درس تعطیل شد و امثال ذلك. خوب ببینید هر یك وقت خاص را همه برای تلفن قرار بدهیم، یك ساعت فرض كنید به غروب. به هم وقتی تلفن می‌زنید این وقت را قرار بدهیم كه بدانیم در این وقت وقتی است كه تلفن زده می‌شود. این چیست؟ خوب این كاری است، مسأله‌ای است. این را ما نداریم و هلّم جرّی بقیه مسائل، رفتن به منزل دیگری، كیفیت معاشرت، كیفیت صحبت، نحوه ارتباطات، انسان باید نظم داشته باشد، كارش باید نظم داشته باشد، طبق آن‌

 نظم انسان می‌داند و یكی از چیزهایی كه واقعاً بین، البتّه مسائل دیگری دارند ولی من از این جهت اروپائی‌ها خوشم می‌آید. این مسأله امریكایی‌ها، اروپائیها این مسأله آنها خوب است. وقتی كاری داشته باشند، دارند از منزل می‌روند بیرون، یكی بیاید می‌گوید: آقا بنده معذورم، الآن دارم می‌روم كاری انجام بدهم، ولی ما این كار را انجام نمی‌دهیم، تو رودروایسی گیر می‌كنیم. آن وقت هم خلف وعده می‌كنیم، به آن طرف نمی‌گوییم كار داریم، به آن طرف می‌گوییم آقا مهمان آمد. التفات كردید این خلاف است، وجه خلاف است. و كار را آنها دارند انجام می‌دهند، كار صحیح را آنها دارند انجام می‌دهند. كار دارید وقت انسان می‌گیرد، قرار می‌گذارد آن شخص هم می‌آید تنظیم می‌كند، یا اینكه اگر قراری با كسی می‌گذارید و بعد موفّق نمی‌شوید، می‌دانید كه موفّق نمی‌شوید، خوب اشكال پیدا می‌شود، خوب قبلًا به او اطّلاع بدهید، نه اینكه آن بنده خدا دو ساعت همین طور بنشیند، برنامه‌هایش همه را رها كند به انتظارش، بعد فردا تلفن كند آقا ببخشید ما دیروز نتوانستیم بیاییم. خوب آقا یك تلفن بزن ما نتوانستیم دیروز بیاییم. یا مثلًا فلان. التفات كردید اینها چیزهایی است كه آنها درست انجام می‌دهند. یعنی همین غربیها با تمام نقائصی كه دارند این كارشان درست است. كار درست را باید گفت درست است. هر كسی می‌خواهد باشد. نقاط اشكال به جای خود، نقاط مستحسن هم به جای خود. مرحوم آقا اینطور بودند ایشان. می‌دانید چرا موفّق‌

 شدند برای اینكه این كتابها را همه را بنویسند، چون در كارشان نظم داشتند، نظم داشتند.

 یادم است در آن سالی كه همین امام شناسی را شروع كردند در همان زمان سابق كه در مسجد قائم ایام ماه رمضان صحبت می‌كردند، اوّلین ماه رمضانی كه ایشان بحث امام شناسی را شروع كردند ایشان منع كردند همه ملاقاتهایشان را، یعنی می‌گفتند وضعیت من یك طوری است اگر بخواهم به این مسائل برسم طبعاً نمی‌توانم دیگر ملاقات داشته باشم، نمی‌توانم داشته باشم، خب منع كردند. به ما گفتند: من وقتی می‌روم در كتابخانه در را از پشت قفل می‌كنم. منزل ما آن موقع در همان خیابان پیچ شمیران تهران در آنجا بود. كتابخانه مرحوم آقا در آن بالا بود و یك اتاق برای خودشان داشتند. ایشان می‌رفتند و در را قفل می‌كردند و می‌گفتند: وقتی كه من در این اتاق هستم كأنّ در منزل نیستم، به هر كه آمد بگویید: ایشان نمی‌توانند، نمی‌توانند یعنی غیر از این نمی‌توانستند، خوب انسان پیش نمی‌رود. دیگر، پیش نمی‌رود حالا من جمله من خدمتتان نقل بكنم.

 یك شخصی آمده بود فرض كنید كه آقا می‌خواهم آقا را ببینم، فلان این حرفا این چیزها، گفتیم: خوب چطور شده شما به یاد آقا افتادید؟ هیچی من رفته بودم فلان جا چكم را در فلان بانك خورد كنم، موقعی كه برمی‌گشتم گفتم: بروم خدمت آقا هم برسم. التفات می‌كنید خوب حالا آقا بلند شود بیاید برای یك‌

 همچنین آدمی وقت بگذارد. این درست است؟! دو ساعت بنشیند وقتش را به این طرف و آن طرف، خوب بابا بنشیند كتابش را بنویسد، كتابی كه الآن همه شما دارید استفاده می‌كنید. این كتابی را كه مرحوم آقا نوشتند، با این وقتها نوشتند. و اگر غیر از این بود نمی‌توانستند انجام بدهند. بعد من در آنجا، كه خوب افرادی كه می‌آمدند می‌گفتیم: نه ایشان فرصت ندارند و نمی‌توانند.

 یكی از بستگان ما كه خدا ایشان را حفظ كند و سالم بدارد، از افراد بسیار شریف، بستگان مادری ایشان مسئول، در همان زمان مسئول یك سازمان و یك جهتی بوده در یك مناطق شمال، آمده بوده و به قصد دیدن مرحوم آقا، یعنی هر وقتی كه می‌آمد سالی دوبار، می‌آمد آقا را می‌دید و مرحوم آقا هم خیلی به او محبّت داشتند، خیلی به او، از افرادی بودند كه من اگر بخواهم تعبیر بیاورم باید بگویم مانند علی بن یقطین كه در آن دستگاه به نفع شیعه كار می‌كرد، ایشان هم از آن افراد بود و وجودش در آنجا به نظر خود مرحوم آقا هم حتّی خوب بود. حتّی چند مرتبه هم از مرحوم آقا استفسار كرد كه از موقعیت خودش استعفا بدهد، موقعیت ارتشی بسیار مهمّی داشت در آن موقع و مرحوم آقا گفته بودند این كار را انجام نده. ایشان آمده بود مرحوم آقا را ببیند. ساعت هم تقریباً ساعت ده شب بود. والده ما خوب محرم بودند با او، عموی ایشان محسوب می‌شد. گفتند كه خلاصه قضیه آقای تهرانی این است. ایشان خلاصه در این ماه رمضان اینطور، ایشان اصلًا

 ناراحت نشد و گفت: اتّفاقاً من ارادتم به آقای طهرانی حالا كه اینطور است ده برابر شده، چون می‌دانم این آدم، آدم حق است این آدم، آدمی است كه وقتش را نمی‌خواهد به بطالت بگذراند. این می‌خواهد برای خدا كار كند. یعنی نه تنها ناراحت نشد، بلكه نسبت به ثبات مكتب آقا و ثبات موقعیت آقا و ثبات مرام آقا ارادتش بیشترشد. و باید هم بشود. و ایشان به همین نحو توانستند كار انجام بدهند. بارها می‌شد فرض كنید كه سه ماه ما ایشان را ندیده بودیم، وقتی كه می‌رفتیم در مشهد ایشان مشغول كتابت بودند، من سلام كه به ایشان می‌كردم، سه ماه بود ندیده بودیم ایشان را دیگر، ایشان فقط سرش را از روی كتاب بلند كردند سلام علیكم برو در اندرونی، وقتی تمام كردم می‌آیم در آنجا می‌بینمت. همین، تمام شد. دیگر ما نمی‌ایستادیم.

 این نحوه و این نظم موجب این خیرات و این بركات است. اینها تمام بر محوریت توحید دارد دور می‌زند.

 در مكتب اسلام اصل بر اساس نماز است، بر اساس ارتباط انسان با خدا است. بقیه مسائل باید در راستای این قضیه قرار بگیرد. بله، حكومت اسلام مهمترین مطلبی است كه مورد نظر پروردگار است، ولی منظور و مقصود از این حكومت چیست؟ آیا فقط حكمرانی و حكمروایی است یا نه؟ حكومت یعنی ایجاد نظم در جامعه، حكومت یعنی ایجاد امنیت در جامعه، انسان وقتی كه شب سرش را

 به بالین می‌گذارد با امنیت بگذارد. التفات می‌كنید چه می‌خواهم بگویم؟ حكومت یعنی ایجاد امنیت شغلی، ایجاد امنیت استقبال و آینده. حكومت یعنی ایجاد عدل و مساوات و برقراری قانون برای بالاترین فرد مملكتی و پایین‌ترین فرد مملكتی؛ این معنا، معنای حكومت است. آنچه را كه ما دیدیم این بوده، حالا نظرات مختلف است. در مرام ائمّه علیهم السّلام این بوده؛

 پیغمبر اكرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم یكی از نزدیكترین افراد و منتسبین به آن حضرت دزدی كرده بود، به امید اینكه پسردایی من، دختر عمّه پیغمبر اكرم، پسر دایی من الآن خوب حاكم اسلام است، من هر كاری بكنم مسأله‌ای نیست و چه نیست و امثال ذلك. آمده دزدی كرده، حضرت آمدند و به آن شخص مسئول دستور دادند با تمام ناباوریهایی كه در آنجا بود، دستان این زن را قطع كردند. این می‌شود حكومت اسلام. نه اینكه یك شخصی كه منتسب است از هر چیزی مبرّا باشد، با سائر افراد باید مشمول قانون باشد.

 در حكومت اسلام امنیت قانون باید برای همه باشد. هر شخصی بداند اگر تعدّی كرد مشمول قانون می‌شود، مشمول قانون می‌شود، خوب تمام این مسائل را ما آماده كردیم برای اینكه شخص با خدا ارتباط تازه برقرار كند. اینها چیزهایی است كه در خیلی كشورهای دیگر هست. شما در خیلی از كشورهای دیگر بروید این مسأله ایجاد امنیت و حكومت قانون با تمام دقّت و ظرافت خودش حاكم‌

 است. من صریحاً در اینجا خدمتتان بگویم و از این نقطه نظر واقعاً آنها به مرتبه عالی برقراری امنیت و عدالت اجتماعی رسیدند. بسیاری از كشورها این طور هستند، ولی تمام شد. آنها در همین رتبه مطلب را تمام می‌كنند و پرونده را می‌بندند. امّا در اسلام تمام اینها تازه اوّل كار است. امنیت برقرار شد، عدالت برقرار شد، قسط و مساوات برقرار شد، هر كسی به اندازه استعداد خودش برای اینكه تازه حالا بیاید استعدادهایش را به كار بیندازد، تازه بین خودش و بین خدا راه باز كند، تازه آن مطالب مختفی در نفس را به فعلیت برساند. این است فرق بین حكومتها و بین حكومت اسلام كه در حكومت اسلام هدف ربط عقل با پروردگار است و تمام شعارها باید براساس این محوریت قرار بگیرد، می‌گیریم و می‌زنیم و می‌بندیم و دنیا را این طور می‌كنیم، اینها شعار، شعار اسلام نیست.

 در شعار اسلام حركت به سوی خدا است. مردم دنیا به سوی خدا حركت كنید! این می‌شود شعار اسلام. یك وقتی می‌آییم می‌گوییم: می‌زنیم پدرتان را درمی‌آوریم، فلان می‌كنیم. یك وقت اینطور می‌گوییم. یك وقت می‌گوییم: ای مردم دنیا به خدا حركت كنید! ای مردم دنیا به عقل حركت كنید. ای مردم دنیا به مساوات حركت كنید، چقدر تفاوت بین دو عبارت است. چقدر تفاوت بین دو تعبیر است.

 در سنه چهل و دو و قبل از سنه چهل و دو مرحوم آقا رضوان اللَه علیه این شعار حكومتی را، این شعاری كه در دعای افتتاح در شبهای جمعه ما می‌خوانیم كه از خداوند طلب می‌كنیم. امام علیه‌السّلام می‌فرماید: اللَهم انّا نرغب اليك فى دولةٍ كريمةٍ خدایا این حكومتی را كه می‌خواهیم ایجاد كنیم این حكومت، حكومت دنیا نیست. این حكومت، حكومت الهی است. دولت كریمه است، دولت بزرگوار است، دولت ارزشمند است كه‌ تُعِزُّ بها الإسلام و أهله‌ اسلام و اهل اسلام را در این دولت و در این حكومت عزیز بداری‌ وتُذِلُّ بها النّفاق و اهله‌ نمی‌گوید: مردم دنیا و مشركین را می‌زنیم و می‌كشیم و همه پرچم اسلام را همه جای دنیا، نه، نفاق را در دنیا از بین می‌بریم. نفاق محكوم است هر جا می‌خواهد باشد، محكوم است، نفاق محكوم است، پیش اسلام نفاق محكوم است، پیش یهودیت نفاق محكوم است، پیش ملحدین نفاق محكوم است، پیش نصاری نفاق محكوم است، پیش بودائیسم. تمام این ملل مختلفه دنیا و شعبات مختلفه دنیا در این مسأله اختلاف ندارند، نفاق را ما باید برداریم. كیست كه بگوید غلط است؟ آن وقت كیست كه پشت كند؟ كیست كه بگوید منظور شخصی در كار است؟ یك وقت می‌گوییم ما خود را بر همه غلبه می‌دهیم، می‌گویند نه چرا تو غلبه بدهی، ما می‌آییم غلبه می‌دهیم. كه گفته ما می‌آییم خودمان را بر همه دنیا برتری می‌دهیم، نه‌

 كه گفته؟! نمی‌گذاریم برتری بدهی، نمی‌گذاریم. بسم اللَه، بله بسم اللَه می‌شود؟ شده؟ یا نه نشده؟

 یك وقتی می‌گوییم افراد! مردم! ای ملل! بیاید با ما در عقاید حقّه اشتراك پیدا كنیم. چه كسی است كه بگوید نه؟! لذا من در سابق خدمتتان عرض كردم مرحوم آقا رضوان اللَه علیه این مسأله مهمّ را در مبارزات خودشان و در حركات خودشان در آن سنوات قبل مدّ نظر قرار می‌دادند. ایشان می‌فرمودند: ما باید عقیده خود را برای همه مطرح كنیم، با همه صحبت كنیم. حتّی ایشان می‌گفتند: ما باید با شاه صحبت كنیم، جلسه بگذاریم، مطالب خود را باید مطرح كنیم، ما این هستیم، ما می‌خواهیم امنیت اجتماعی برقرار كنیم، ما می‌خواهیم عدالت برقرار كنیم، ما می‌خواهیم مساوات برقرار كنیم ما می‌خواهیم، مگر تو نمی‌گویی مسلمان هستی، تو می‌گویی ما مسلمان هستیم و شیعه علی، خوب ما می‌گوییم هستیم، پس دعوا دیگر نداریم، ما دعوا نداریم، حالا ما عمّامه داریم تو نداری. فرض كنید تو می‌گویی من مسلمان هستم، خوب شاه می‌گفت من مسلمانم دیگر، بسیار خوب اگر مسلمان هستی و اگر شیعه هستی باید به موازین اسلام عمل كنی. اگر شیعه هستی باید به موازین تشیع عمل كنی، اگرعناد نداری، اگر عناد داری و غرض داری مسأله دیگری است. امّا اگر عناد نداری، اگر غرض نداری، اگر می‌خواهی جامعه را به قول خودت به تمدّن كذا برسانی، خوب ما هم همین را می‌گوییم. ما هم كه غیر

 از این چیزی نمی‌گوییم. ما می‌گوییم اسلام باید بر همه اعتلاء پیدا كند. ارزشهای اسلامی باید بر همه دنیا مطرح باشد. تمام افراد براساس همان فطرتی كه در زمان رسول خدا به اسلام رو آوردند، براساس همان فطرت باید به اسلام الآن رو بیاورند. این مكتب، مكتب عرفای الهی است. همان فطرت هزار و چهارصد سال پیش، آنهایی كه آمدند به پیغمبر اسلام رو آوردند از اوّل مسلمان بودند؟! همه بت‌پرست بودند و یهود و نصاری، مسلمان نبودند، نماز شب‌خوان نبودند، با آن كاری كه پیغمبر با آنها كرد و از دریچه‌ای كه به قلب آنها نفوذ كرد، آن دریچه فطرت و وجدان و عقل سلیم الآن در میان همه ملل موجود است. اختصاص به ما ندارد. همه افراد این دریچه را الآن به روی خود دارند یكی می‌بندد، یكی باز نگه می‌دارد. تمام افراد در دنیا از امریكایی گرفته، اروپایی گرفته، استرالیایی گرفته، افریقایی گرفته، عرب گرفته، عجم گرفته، ترك گرفته، تمام افراد این دریچه را دارند. هر شخصی كه در روی زمین به عنوان انسان متولّد می‌شود، به عنوان آدمی پا به عرصه وجود می‌گذارد، خدای متعال این دریچه را برای قلب او قرار داده است. التفات كنید و همه دارای این فطرت هستند.

 رسول خدا و ائمّه علیهم السّلام چون ربط آنها ربط توحیدی بود، از همین دریچه وارد شدند و قلوب را تسخیر كردند. از همین جا وارد شدند. ما نه، ما داریم براساس كثرات حركت می‌كنیم. بر اساس تخیلات داریم حركت می‌كنیم، ما باید

 غلبه كنیم، می‌گویند نه كی گفته شما باید غلبه كنید. بنشین سرجایتان، ما هم نشستیم سرجایمان، نشستیم. كی گفته باید غلبه كنید. شما یكی ما یكی، یك وقتی مرحوم آقا می‌گفتند ما مابه‌الاشتراك داریم. بین ما و بین افراد یك ما به‌الاشتراك، از آن دریچه باید وارد بشویم، بعد بنشینیم و با شاه مذاكره كنیم، بگوییم ما مسلمانیم، شما مسلمانید. این اسلام اقتضاء می‌كند كه باید به قوانین و به موازین تن در بدهید. آنگاه اگر تو تن در ندادی مسئول هستی. آنگاه اگر تو زیر بار نرفتی، آنگاه كه تو حق را دیدی و پشت پا نهادی، آنگاه كه تو به مطالب ما رسیدی و جواب نتوانستی بدهی، ولی در عین حال مسائل دنیا، مسائل ریاست چشم حقیقت تو را بست و پرده به روی فطرت تو انداخت، و آنگاه ما با تو جور دیگر عمل می‌كنیم. التفات كردید

 این مكتب مكتب اولیاء الهی است. پیغمبر برای همه نامه فرستاده بود، برای كسری نامه فرستادند، برای قیصر نامه فرستادند، برای حاكم مصر نامه فرستادند، نماینده پیغمبر چه نماینده‌ای، چه نماینده‌ای! جعفر طیار كه الآن قبرش در اردن در دویست كیلومتری عمّان در آنجا قبر جعفر طیار، در آن جنگ موته به همراه عبداللَه رواحه و زید بن حارثه و اینها در آنجا شهید شدند. الآن در آنجا گنبد و بارگاه دارد و خدا می‌داند چه معنویت و روحانیتی دارد! اگر خدا قسمت كرد انشاءاللَه در آنجا به زیارت قبر جعفر طیار، اگر گذر افتاد. نمی‌گویم از اینجا بلند شوید بروید آنجا،

 نه اگر می‌خواهد انسان برود جایی بلند می‌شود می‌رود مكّه، بلند می‌شود می‌رود عتبات، می‌رود زیارت، هر موقع گذر افتاد، خوب گذر افتاد. چطور اینكه بعضی از دوستان كه رفته بودند اخیراً در آنجا رفته بودند، بله، زیارت همان قبر جعفر طیار و اینها مشرّف شده بودند و چه آثاری را از آنها نقل می‌كردند. این نماینده پیغمبر، جعفرطیار این می‌رود در حبشه و پادشاه حبشه را مسلمان می‌كند دیگر. پادشاه حبشه مسلمان می‌شود. پادشاه حبشه آن دریچه را برای خود باز نگه می‌دارد مسلمان می‌شود. نگاه می‌كند ا عجب! دارد آیات سوره مریم را می‌خواند. چیزی كه اصلًا خبر ندارد. به خودش رجوع می‌كند، می‌گوید: ما قائل به تثلیث هستیم. حضرت مسیح كه این طور نبود، اسلام كه این طور می‌گوید. آن دریچه وقتی كه باز است نور اسلام می‌آید. نور اسلام نه اینكه از جایی بیاید، تعلّق بین انسان و بین پروردگار آن تعلّق موجود است. ما پرده نیندازیم؛ نه اینكه از خارج بلند شود بیاید. جعفرطیار می‌آید آن پرده را می‌اندازد كنار، وقتی پرده رفت كنار، آن نور هست. آن نور چه می‌كند؟ تجلّی می‌كند، آن دریچه را باز می‌كند. امّا كسری تا نامه پیغمبر را می‌بیند، من عبداللَه محمّد رسول اللَه إلی ... نامه از عبداللَه فرستاده! عجب! اسم خودش را بر اسم من برتری داد. اصلًا نگاه نمی‌كند بر اینكه ببیند دیگر چی‌چی هست. از آن مترجم نامه را می‌گیرد و پاره می‌كند می‌گذارد زیر پا. این چه می‌كند؟ این عناد دارد، این پرده را می‌اندازد و الّا خسرو پرویز هم فطرت دارد، خسرو

 پرویز هم وجدان دارد. اگر فطرت و وجدان نداشت، این كار پیغمبر عبث بود، كار پیغمبر لغو بود. آن هم فطرت دارد، آن هم وجدان دارد، ولی نمی‌گذارد آن فطرت و وجدان نور افشانی كند. نمی‌گذارد. آن اینكار را می‌كند و مسلمان می‌شود و از دنیا می‌رود و پیغمبر از مدینه بر بدن او نماز می‌خواند. پیغمبر از مدینه نماز می‌خواند. می‌گوید: این الآن از دنیا رفته و جنازه‌اش الآن هنوز روی زمین است، اینها چیست؟ حساب است دیگر؟ این نماز می‌شود شعار اسلام.

 خب این یك طرز تفكّر حالا جناب عُمَر می‌آید در آنجا، عرض كردم خدمتان می‌آید می‌گوید كه نه نماز چیست؟ اگر ما بگوییم نماز، خب مردم دیگر جنگ نمی‌روند، جهاد نمی‌كنند. ایشان جهاد و كشورگشایی را هدف قرار داده، ببین تفاوت ره از كجاست تا به كجا؟.

 ایشان فقط فتح را مدّ نظر قرار داده است. اسلام بیاید ممالك را بگیرد، كشورها را بگیرد خب بعدش چی؟ به قول مرحوم آقا می‌فرمودند: نادرشاه كشورگشای خوبی بود ولی كشوردار نبود، كشورگشا بود چون زور داشت و پهلوان بود، نادرشاه اینطوری بود، حتّی گاهی اوقات وقتی كه می‌خواست برود جایی را فتح بكند خودش جدای از لشگر جلوتر یك روز می‌رفت، یك روز می‌رفت آنجا تا بعد كه لشگر برسد. اینطور نبود كه در خانه‌اش باشد و مردم را بفرستد، نه خود او زودتر می‌رفت.

 یك شب رفته بود كنار یك آسیاب، داشت باران می‌آمد به آن آسیابان گفت من امشب می‌خواهم اینجا بخوابم، آسیابان در را باز كرد و نادر گفت اگر لشگر آمد بگو نادرشاه اینجا خوابیده، تا آسیابان فهمید غش كرد افتاد آنجا و مرد گفت وقتی كه آمد بگو من اینجا هستم خودش زودتر می‌رفت، ولی كشوردار نبود، آدم با فهمی نبود، زور داشت، زور هم جلو می‌رود دیگر این چیز عادی است، وقتی یك شخصی زور دارد، خب آن شخص دیگر را زمین می‌زند كشورگشایی هنر نیست، الآن دول كفر و دول مستولی اینها دارای زور هستند ولی دارای قدرت تفكّر نیستند، دارای نیروی ایمان نیستند، زور دارند البتّه زور هم نه زور بازو، زور تكنیك، زور تكنولوژی، زور نامردی، اسلحه می‌سازند كه یك كشوری را به ستوه در بیاورند، با اسلحه بر سر مردم بی‌دفاع می‌زنند.

 مگر در همین جنگ بین ما و عراق اینطور نبود؟ خب حالا ما به مسائل و مقدّمات و اینها كار نداریم، بالأخره یك جنگی اتفّاق افتاده است، چرا دیگر تو بمب در شهرها می‌زنی؟ چرا مردم بی‌دفاع را داری می‌كشی؟ چرا آن بچّه شیرخواره و آن طفلی كه در مدرسه دارد حركت می‌كند، چرا او را می‌زنی؟ این می‌شود جنگ نامردی، اگر جنگ است بلند شو برو در بیابان بزن.

 منطق عمر، منطق كشورگشایی بود نه منطق كشورداری اسلامی، می‌گفت باید ممالك فتح بشود، ایشان می‌نشست بر تخت ریاست: یك كشور الآن جزو

 تیولش آمده، یك كشور دیگر جزو تیولش آمده، خوش بود به اینكه كشورها دارند اضافه می‌شوند به ممالك اسلامی. امّا اینكه آیا در این كشورها از نظر معنوی چقدر ترّقی شده؟ از نظر تعالی روحی افراد چه قدر رشد كرده‌اند؟ آیا عمر یك شب، یا یك لحظه به این قضیه فكر كرد؟ آیا یك شب معاویه به این قضیه فكر كرد؟ آن كه دیگر صریحاً و بهتر از عمر آمد و گفت من اصلًا می‌خواهم كشورگشایی بكنم نماز می‌خواهید بخوانید، می‌خواهید نخوانید، حالا باز هم عمر دیگر نگفت من می‌خواستم بر شما حكومت بكنم و رسیدم می‌خواهید نماز بخوانید می‌خواهید ... لأتأمَّر عليكم سواءٌ تصلى او لاتصلى‌ من با علی جنگ كردم كه بر شما حكومت كنم حالا هم رسیدم، حالا به آرزویم رسیدم. این حكومت می‌شود چی؟ حكومت بنی‌عبّاس این حكومت، حكومت بنی‌امیه است.

 مرحوم آقا می‌فرمودند از همین كلام عمر شما به اختلاف بین امیرالمؤمنین با عمر می‌توانید پی ببرید. اینكه در صفّین وقتی كه در آن كوران جنگ یك نفر می‌آید از امیرالمؤمنین راجع به نمازش سئوال می‌كند كه من در نماز یك همچنین قضیه‌ای برایم اتّفاق افتاده است نمازم باطل است یا درست است؟ ابن عبّاس می‌گفت الآن اینجا علی باید فرماندهی كند و چه كند ... حضرت فرمودند ما برای چه داریم جنگ می‌كنیم؟ ما داریم این جنگ را برای نماز می‌كنیم. این هم دارد از این نماز سئوال می‌كند. همین كلام هدف و غایت در حكومت را از امیرالمؤمنین بیان می‌كند

 كه منظور امیرالمؤمنین چیست؟ مقصود چیست؟ این مطلب را اگر اهل شام بدانند كه امیرالمؤمنین جنگ را نگه داشت تا این كه جواب سئوال نماز یك نفر را بدهد، آیا اگر آن دریچه را نبسته باشند، آیا به حقّانیت امیرالمؤمنین نمی‌رسند؟! اگر نبسته باشند.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اوّل در حكومت نظرش، نظر اللَه است، بعد نظر به عوامل و علل ظاهری دارد. فرق بین امیرالمؤمنین و ما این است. معاویه نظر به كثرات می‌كند، می‌خواهد از راه حقّه بازی وارد شود، می‌خواهد از راه كلك وارد شود، می‌گوید: آب را ببندید، آب را ببندید كه اینها مستاصل بشوند، بعد همه تسلیم بشوند. امیرالمؤمنین نظر حقّه بازی ندارد. نظرش نظر چیست؟ نظر اللَه است. آب را از خدا می‌داند، خلق را از خدا می‌داند، دشمن را بندگان خدا می‌داند، دوست را بندگان خدا می‌داند، آن بنده عاصی، این بنده مطیع. همه را از خدا می‌داند. و خود را در جریان این تكلیف قرار می‌دهد. من هم یكی از این بندگان خدا هستم. دستور می‌دهد آب را باز كنند. وقتی كه آب را باز می‌كنند، می‌آیند می‌گویند: یا علی حالا كه آب را باز كردی، بیا ببند. می‌گوید: نه نمی‌بندیم. می‌گویند: اینها این كار را كردند؛ می‌گوید: اگر ما هم آب را ببندیم خب ما هم مثل اینها بودیم، و من كه علی نمی‌شدم دیگر. حالا من دارم می‌گویم، علی یك جور دیگر بود. منی كه علی هستم برای این كارهایم است. منی كه علی هستم نگاه به‌

 كارهای اینها نباید بكنم. اگر بودم كه خُب من هم معاویه بودم دیگر، اگر من بیایم آب را ببندم كه می‌شدم مثل معاویه. بسیار خُب، حالا كه اینجا زور بازو است یا تو پیش برو یا ما، ولی ما اینطور نیستیم. زور داریم به طبق تكلیف عمل می‌كنیم. آب را شما بستید، ما جنگ كردیم آب را گرفتیم، ولی برای شما آب باز است. واقعاً دارم می‌گویم همین مطلب امیرالمؤمنین را شامی‌ها فهمیدند یا نفهمیدند؟ همین یك مسأله، اینكه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آب را باز كرد تو فهمیدی یا نفهمیدی؟ آیا رفتی روی آن فكر كنی كه چرا این كار را كرد؟ حالا هی معاویه نماز بخواند و ... این عملی را كه معاویه كرد و این كاری را كه علی كرد و بعد كار سوّمی را كه كرد و آب را باز گذاشت برای شما چرا نرفتید روی این كار فكر كنید؟ چرا؟ این كار را می‌دانید امیرالمؤمنین برای چه كرد؟ حالا ما داریم می‌گوییم اوّل ارتباط خودش را با خدا تصحیح كرد، من یك بنده‌ای از بندگان خدا هستم، نه جهان گشایی بر عهده من است، نه كشورگشایی بر عهده من است، نه اینكه بر اموال و نفوس و اعراض تسلّط پیدا كنم و گرفتن این ممالك و اینها، این را كه دیگر ما می‌دانیم كه امیرالمؤمنین این حرفها را گذرانده نه اینها برای من فخری می‌آورد، نه مثل معاویه برای من مباهات بیاورد، بنشینم یا مثل هارون بگویم ای خورشید هر جا كه می‌خواهی طلوع كن و هر جا كه می‌خواهی غروب كن كه از مملكت من خارج نیستی، ای ابر هر جا می‌خواهی ببار ... ما هم كه اینطور نیستیم پس بنابراین‌

 خود و خدایی هر چه كمتر باشد امیرالمؤمنین به خود می‌گوید درد سر ما كمتر است این آنچه كه داریم، از امیرالمؤمنین می‌فهمیم، پس اینها مال چیست؟ اینها مال این است كه تكلیفی را من انجام بدهم، دو روزی را بگذرانم، پرونده را ببندم و بروم آن طرف، تمام اینها مال این است كه به این نكته اگر ما برسیم به رمز حیات رسیده‌ایم، به این نكته، فقط، تكلیف این دو روز را انجام بدهم بقیه را خدا می‌داند، به من چه مربوط؟ خدا نمی‌خواهد اسلام گسترش پیدا كند، خدا نمی‌خواهد زحمات پیغمبر به نتیجه برسد، آیا رسید؟ بیست و سه سال پیغمبر زحمت كشید، چی شد؟ سه نفر دنبال علی بودند، سه تا، عصرش شدند چهار تا، یك مدّت دیگر شدند ده، بیست تا، همین قدر بودند، به نتیجه رسید؟ دنبال كی بودند؟ دنبال آن ابوبكر بودند، دنبال آن عمر بودند كه دست راستش را از چپش نمی‌شناخت.

 این مسأله مهمی است اینكه خدمتان عرض می‌كنم، نمی‌دانم مطلب من را گرفتید یا نه؟ مردم، مردمی هستند كه پیغمبر را دیدند و برگشتد، مردم عوض نشدند، فقط زمان می‌گذرد، هزار و چهارصد سال پیش با الآن یكی است، تفاوتی نمی‌كند، هیچ تفاوت نمی‌كند، ما باید خودمان را بپاییم، ما باید متوّجه خودمان باشیم، و بدانیم كه چه تكلیفی داریم انجام می‌دهیم، دل سوزاندن برای این و آن و این طرف و آن طرف و اینها خلاصه گاهی اوقات زیاده مصرف كردن است، از سرمایه زیادتر مصرف كردن است.

 این امیرالمؤمنین وظیفه‌اش این است آمد انجام داد، در عین حال هم می‌دانست كه شكست هم می‌خورد، یك مسأله‌ای كه من می‌خواستم در امروز مطرح بكنم و دیگر وقت گذشت این بود انشاءاللَه در جلسه دیگر اگر هم یادمان رفت رفقا یادآوری كنند راجع به این قضیه می‌خواستم صحبت كنم كه مظاهر پروردگار در این دنیا بالنسبه به جریان ایمان و بالنسبه به جریان كفر ممكن است آن مظاهر یكسان باشد، این نباید انسان را گول بزند، این یكی از اسرار عالم تربیت است. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هم در این طرف در لشكرش پهلوان بود مثل مالك اشتر و اینها، و هم معاویه آن طرف پهلوان داشت، هم اینها اصحاب داشتند هم آن طرف اصحاب داشتند، هم اینها اسب داشتند هم آن طرف، هم اینها نماز می‌خواندند، هم آنها نماز می‌خواندند، هر دو هم نماز می‌خواندند، معاویه هم نماز می‌خواند، درست شد؟ نكته در اینجا است كه باید به آن حقیقت مطلب رسید این ظاهر نباید انسان را فریب بدهد گاهی اوقات ممكن است غلبه این طرف باشد گاهی اوقات ممكن است غلبه آن طرف باشد، كه راجع به این انشاءاللَه در جلسه آتی صحبت می‌شود.

 صحبت در شعار بود. من در امروز آن عبارتی را كه مرحوم آقا در سنه چهل و یك، یكسال قبل از آن جریانات یا دو سال حتّی قبل از آن جریانات یا سنه چهل‌

 ظاهراً در آن اعلامیه‌ای كه برای تشكیل حكومت اسلام در مسجد قائم داده بودند، آن عبارت را كه ترجمه كردند من خواستم امروز برای رفقا بخوانم. در زیر فقره‌

 اللَهم انّا نرغب اليك فى دولة كريمة تعزّ بها الاسلام و اهله و تذّل بها النّفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدّعاة الى طاعتك و القادة الى سبيلك و ترزقنا بها كرامة الدّنيا و الاخرة

 بار پروردگارا ما جمیع گروه شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم كه دوره‌ای پسندیده پیش‌آوری كه در آن دوران اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی. و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی. بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی.

 كی ایشان این حرف را زدند؟ در وقتی كه هیچ صدایی از هیچ جا بلند نمی‌شد. در آن زمان مرحوم مهندس بازرگان، ایشان در یك سخنرانی گفته بود در زمانی كه هیچ مسجدی در دوران، در یك همچنین دوران فضای اختناق، در زمان اختناق شدید محمدرضاشاه، در این دوران هیچ صدایی برنمی‌خاست، فقط این ندا از مسجد قائم بلند شد. آن موقع ایشان در یك سخنرانی در مسجد هدایت كه داشت سخنرانی می‌كرد این مسأله را گفت. و عجیب اینكه ایشان در آنجا به این نكته رسیده بود. ایشان گفته بود: عجب كلام و عجب عبارتی را ایشان انتخاب‌

 كرده است برای این مسأله، چه تعبیری را برای بیان اهداف خود به عنوان شعار این تعبیر را آمده مطرح كرده است. تعبیری را كه در آنجا عدالت در همه جای دنیا گسترش پیدا كند. اسلام حقیقی در همه جا گسترش پیدا بكند. و آن اسلام به دست چه كسی انجام بشود؟ به دست امام زمان، امام زمانی كه فراموش شده، امام زمانی كه از یادها رفته، امام زمانی كه دیگر كسی از ایشان یاد نمی‌كند. این مسأله و این مهم باید به توسّط این شخص انجام بگیرد. این مهم است. و كاری را كه ما داریم می‌كنیم و باید انجام بدهیم این است كه در راستای رسیدن به آن اهداف امام زمان و برقراری آن نیات خالصه در نفس امام زمان، در آن راستا باید حركت كنیم. اینجا دیگر صحبت بسیار است و دیگر وقت هم گذشته و ان‌شاءاللَه مثل سایر وعده‌هایی كه قبلًا می‌دادیم، این وعده هم باشد برای ان‌شاءاللَه در جلسات آتیه.

 امیدواریم كه خداوند ما را از نعمات فیوضات رحمانی خودش بی‌نصیب نگرداند، چشمان ما را باز و نسبت به راه اولیاء خودش ما را بصیر بگرداند، موانع راه را از پیش راه ما بردارد، در فرج امام زمان علیه‌السّلام تعجیل بفرماید، نثار ارواح شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از مؤمنین و مؤمنات كه از این دار فانی به دار باقی مشرّف شده‌اند یك صلواتی ختم كنید.